

بررسی شرط اعلمیت در مرجعیت

محمد میرزایی

مربی، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد هشتگرد

چکیده

یکی از بخش‌های تشکیل‌دهنده شریعت مقدس اسلام، احکام و مقررات عملی در زندگی انسانهاست که تحت عنوان فقه از آن یاد می‌شود. فقه دانش دستیابی به احکام و مقررات مذکور بوده و با اجتهاد فقیه در منابع معتبر و تقلید دیگران از یافته اجتهادی وی باب مرجعیت مطرح می‌گردد. لازم است شیوه اجتهادی او منطبق بر روش‌های صحیح علمی استنباط حکم بوده تا از او تقلید شود. از ویژگی‌های مطرح برای چنین مرجعی، اعلمیت او در حوزه احکام شرعی است. هدف از این تحقیق بررسی شرط اعلمیت در تقلید می‌باشد به این معنا که آیا در مسئله تقلید مکلف می‌تواند به غیراعلم رجوع کند؟ آیا عمل به فتوای مجتهد غیراعلم مسقط تکلیف می‌باشد یا اینکه اعلمیت شرط رجوع می‌باشد. از این رو سعی شده مسئله اشتراط اعلمیت به صورت نه چندان مفصل مورد نقد و بررسی قرارگیرد. باتوجه به اینکه مسئله مورد بحث فقهی می‌باشد روش تحقیق در این پژوهش روش توصیفی - تحلیلی بوده و علاوه بر ذکر اقوال موجود در مسئله به بررسی و تبیین آنها پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: اجتهاد، تقلید، اعلمیت، مرجعیت.

مقدمه

یکی از موضوعات مهم در فقه، تقلید است این امر از دیرباز در میان شیعیان بخصوص در قرن اخیر از جایگاه خاصی برخوردار بوده و هست و به مقتضای شرایط زمانی موجود مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. تقلید در لغت به معنای قلاده بر گردن نهادن و دنباله روی است (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴) و در اصطلاح به معنای پیروی جاهل از عالم و غیر متخصص از متخصص است.

رجوع جاهل به عالم یک امر فطری، عقلایی و عقلی است و مورد تأیید قرآن و سنت نیز قرار گرفته است. انسان موجودی کنجکاو و به دنبال شناخت و معرفت است و برای کسب این شناخت یا باید خود عالم و متخصص باشد و یا اینکه به عالم رجوع کرده و از او پیروی نماید تا اعمال و حرکاتش آگاهانه صورت پذیرد. در واقع تقلید مسیری است که انسان از طریق آن به دنبال حقیقت و رسیدن به روشنایی است و از روی اختیار قدم در این راه گذاشته است. اساس زندگی اجتماعی بر تعامل و ارتباط با دیگران است و این تعامل نیاز به شناخت همه جانبه دارد که بخش مهمی از این معرفت از راه مراجعه به هم‌نوع بدست می‌آید. انسان به تنهایی بنا بر عدل و موانعی نمی‌تواند در تمام امور زندگی خود صاحب نظر و متخصص باشد و لازم است برای رفع برخی از حاجات و نیازهای خود به اهل خبره و صاحب نظر مراجعه کند رجوعی که مورد قبول و متعارف در بین تمام جوامع است. یکی از حوزه‌هایی که انسان نیازمند تقلید و رجوع به اهل فن می‌باشد حوزه احکام فقهی است. طبق اصل مسلم پذیرفته شده انسان یا باید خود فقیه و متخصص در امور فقهی باشد و یا مراجعه به فقیه و متخصص نماید. یکی از موضوعات مطرح در باب تقلید این است که انسان به کدام متخصص و صاحب نظر مراجعه نماید. آیا با رجوع به هر کدام از فقهاء کفایت می‌کند یا اینکه باید به دنبال گزینه‌ی اعلم بگردد و از او تقلید کند. بنابراین تقلید اعلم در ردیف مباحث مهم مقوله مرجعیت قرار دارد. آنچه در این نوشتار دنبال می‌شود این است که آیا رجوع به اعلم افراد لازم است یا خیر؟ و در صورت لزوم چه کسی اعلم بوده و ملاک اعلمیت چیست؟ اساساً اعلم به چه معناست و...»

اجتهاد

اجتهاد از ماده «جهد» به معنای وسع و طاقت و کوشیدن تا حدّ خسته شدن است. (ابن منظور، ۱۴۰۵) و در اصطلاح عبارت است از: استفراغ الوسع فی تحصیل الظنّ بالحکم الشرعی (خراسانی، ۱۴۲۳)، «به کارگیری تمام تلاش برای استنباط و تحصیل حجت برای حکم شرعی است». همچنین گفته شده: ملکه‌ای که فقیه با آن توان استنباط حکم شرعی فرعی را از ادله و مدارک آن دارد (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۹۲). علامه غروی اصفهانی می‌نویسد: اجتهاد، تحصیل حجت است بر حکم شرعی با استفاده از ملکه (اجتهاد) هر چند بالفعل دارای استنباط نباشد (غروی اصفهانی، ۱۴۰۹).

تعاریف دیگری نیز از سوی فقها مطرح شده است که برخی از آنها از جامعیت برخوردار نیستند. البته مرحوم آخوند می‌نویسد: «اختلاف عبارات در تعریف اجتهاد از جهت اختلاف در حقیقت و ماهیت آن نیست بلکه مقصود اصولیین از این تعریف‌ها شرح الاسم است نه تعریف برخوردار از حدّ و رسم به همین سبب اشکال جامع و مانع نبودن بر این تعریف‌ها روا نخواهد بود (خراسانی، ۱۴۲۳).

شهید مطهری می‌گوید: اجتهاد به طور سربسته به معنای صاحب نظر شدن در امر دین است ولی صاحب نظر بودن و اعمال نظر کردن در امور دینی از نظر ما که شیعه هستیم دوگونه است: مشروع و ممنوع... که ممنوع آن است که مجتهد حکمی را که در کتاب و سنت نیست با فکر و رأی خویش وضع کند این را در اصطلاح اجتهاد برآی می‌گویند و معنای صحیح اجتهاد یعنی به کار بردن تدبّر و تعقل در فهم ادله شرعی که البته احتیاج دارد به یک رشته علوم که مقدمه شایستگی و استعداد تعقل و تدبّر صحیح و عالمانه می‌باشد (مطهری، ۱۳۷۸). و مرجع کسی است که مردم در مسائل شرعی، دینی و سیاسی خود به او مراجعه کرده و از او تقلید می‌کنند.

تاریخچه مرجعیت و تقلید

مراجعه به فقیه و اسلام‌شناس جهت اطلاع از احکام الهی و اطمینان نسبت به درستی اعمال، ریشه در تاریخ صدر اسلام و عصر ائمه معصومین (ع) دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (توبه/۹)، «چرا از هر گروهی از آنان طایفه‌ای کوچ نمی‌کنند که در دین آگاهی یابند و...». بدون شک تفقه در این آیه دارای مفهوم گسترده‌ای است و شامل معارف و احکام نورانی اسلام اعم از اصول و فروع دین می‌شود. از سوی دیگر دعوت مردم به پذیرش سخنان فقهاء در واقع همان مرجعیت فقهاء برای مردم است و موضوع رجوع به فقیه و اهل خبره را مطرح می‌کند. رسول اکرم (ص) برخی از صحابه را برای تبلیغ و تعلیم احکام دین به سرزمین‌های اطراف می‌فرستاد و به آنها می‌فرمود: از افتاء بدون علم خودداری کنید که لعن فرشتگان را به دنبال خواهد داشت» (حرّ عاملی، ۱۳۹۱). این امر نشان می‌دهد که فتوا دادن فقیه و پیروی کردن از طرف مردم در عصر رسول اکرم (ص) مطرح بوده است. در عصر ائمه اطهار (ع) نیز فقیهان بی‌شماری در مکتب غنی آنها تربیت یافته و به منظور نشر و ترویج احکام و معارف اسلام به نقاط مختلف هجرت می‌کردند و انسانهای شیفته و تشنه معارف و احکام الهی را که دستشان از اهل بیت کوتاه بود سیراب می‌نمودند و این همان تقلید است که به همین شکل در عصر امامان (ع) تا زمان غیبت کبری ادامه یافت. در زمان غیبت کبری نیز بر اساس توقیع شریف حضرت ولی عصر (عج) به اسحاق بن یعقوب قاعده‌ای کلی در باب تقلید استنباط می‌گردد: «وَأَمَّا الْوَأَادَةُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (همان) «در رویدادهایی که پیش می‌آید به روایان حدیث ما مراجعه کنید زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم».

طبق فرمایش حضرت و دیگر روایات مسأله رجوع به فقیه در عصر غیبت کبری شکل دیگری به خود می‌گیرد و دو امر اجتهاد و تقلید مصطلح مطرح می‌شود و فقها و مجتهدین جامع الشرائط عهده‌دار افتاء می‌شوند و خلأ و مشکل عدم دسترسی به امام معصوم را پر می‌کنند. این امر تاکنون نیز ادامه داشته و خواهد داشت.

شرایط مرجع تقلید

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه آیا به هر مجتهد و فقیهی در حوزه مسائل شرعی می‌توان رجوع کرد یا اینکه مرجع تقلید باید دارای شرایطی باشد. فقهاء به استناد ادله معتبر برای مرجع تقلید شرایطی را لازم دانسته‌اند: ۱- بلوغ ۲- عقل ۳- ایمان ۴- عدالت ۵- مرد بودن ۶- برده نبودن ۷- اجتهاد ۸- علمیت آنچه در این نوشتار دنبال می‌شود بحث و بررسی پیرامون شرط «علمیت» در مرجعیت است. منظور از شرط علمیت این است که در صورت وجود مجتهدان متعدد و وحدت آرای آنان، مقلد می‌تواند از هر کدام از آنها تقلید نماید و چنانچه آرای آنها مختلف بود برخی از فقها رجوع به علم را واجب دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵).

مراد از اعلم

- تعابیر فقها و اصولیین در تعریف اعلم و بیان ملاکهای علمیت متفاوت است: سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در این زمینه می‌نویسد: «اعلم کسی است که در تطبیق قواعد اصولی و فقهی بر مسائل و فروع فقهی از دیگران مهارت بیشتری داشته و بهتر بتواند از ادله موجود استنباط کند» (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹). از دیدگاه محقق عراقی مراد از اعلم کسی است که استنباط نیکوتری از دیگران داشته باشد و عامل نیکوتری استنباط او این است که: ۱. بینش او در تنقیح و تحکیم قواعد و مدارک آن و انتخاب مبانی قوی‌تر از نظر و بینش دیگران است ۲. تطبیق قواعد منتخبه بر صغریات و مصادیق خود از خبرویت بیشتری برخوردار است ۳. در بعد استخراج مسائل فرعیه از مضامین و مدالیل اخبار خوش فهم‌تر است ۴. نسبت به مدارک و ادله و نظائر هر مسئله‌ای اطلاع وسیع‌تری از دیگران دارد (عراقی، ۱۴۰۵)

شیخ اعظم انصاری در رساله عملیه صراط النجاة می‌نویسد: «مراد از اعلم یعنی استادتر در بیرون آوردن حکم الله و فهمیدن آن از ادله شرعیه» (انصاری، ۱۳۷۳). منظور از استادتر بودن این نیست که آراء و فتاوی اعلم بیشتر از فتاوی دیگران مطابق با واقع باشد بلکه مقصود این است که در مرحله استظهار از آیات و اخبار و مرحله تطبیق کبرویات و قواعد کلی بر صغرویات و مصادیقش استادتر از دیگران باشد.

ایشان همچنین در جای دیگر می‌فرمایند: «اعلم کسی است که ملکه اجتهاد او قوی‌تر باشد و طبق قواعد تعیین شده بهتر استنباط کند و اخبار را خوب دریافت نماید و از دلالت مطابقی التزامی اشارات و تلویحات اخبار استفاده نموده و درک دقیقی در فهم انواع تعارض و تشخیص آن در جمع بین اخبار متعارض و کاربرد قواعد تعیین شده، داشته باشد در عین اینکه به تقریبات و نکات عرفی توجه می‌کند و بتواند محل اجرای اصول لفظی و عملی را تشخیص داده و به سایر طرق اجتهاد نیز آشنا باشد اما استنباط بیشتر فعلی دخالتی در مسأله ما ندارد» (انصاری، ۱۴۰۱).

محقق اصفهانی قائل است که ملاک علمیت قوت نظر در تحصیل حکم از مدارک عقلی و نقلی است اما از دو جهت یکی از نظر مبادی و مقدمات تحصیل حکم و دیگری چگونگی تطبیق حکم بر مصادیقش (غروی اصفهانی، ۱۳۸۷) بنابراین اگر اجتهاد به معنای قوه رد فروع به اصول باشد در این صورت دو مرحله ذکر شده در بیان محقق اصفهانی به عنوان مراحل استنباط فقهی خواهند بود و اختلال در هر یک از مراحل موجب اختلال در علمیت می‌شود.

حضرت آیت الله خامنه‌ای (زید عزه) می‌فرمایند: «ملاک علمیت این است که آن مرجع نسبت به سایر مراجع قدرت بیشتری بر شناخت حکم الهی داشته و بهتر بتواند احکام شرعی را از ادله آن استنباط نماید و همچنین نسبت به اوضاع زمان خود به مقداری که در تشخیص موضوعات احکام و ابراز نظر فقهی موثر است، آگاه‌تر باشد» (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۸۹).

سایر فقها نیز ملاک‌هایی برای علمیت عنوان نموده‌اند که مجموع از آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. شناخت بیشتر قواعد و اصولی که در استنباط احکام دخالت دارند.
۲. شناخت بهتر مدارک احکام: کتاب، سنت، عقل، اجماع.
۳. فهم صحیح از اخبار و توان بیشتر بر دریافت و نتیجه‌گیری از آنها.
۴. خبرویت بیشتر در تطبیق قواعد کلی بر موارد جزئی و فرعی.

به نظر می‌رسد آنچه در علمیت نقش اصلی و کلیدی دارد کیفیت استنباط است نه کثرت استنباط. بنابراین مجتهدی که از ابزار اجتهادی بهره بیشتر و بهتری برد نسبت به دیگری اعلم خواهد بود. اجتهاد باید با دقت و آگاهی کافی همراه باشد و صرف اطلاع از اقوال فقها کارساز نخواهد بود. به عبارت دیگر کثرت استنباط چنانچه با دقت لازم در استنباط احکام همراه نباشد نشانه علمیت نخواهد بود.

همچنین باید توجه داشت که در بحث علمیت صرف سخن از قوه استنباط و کیفیت آن در ارائه معیار علمیت کافی نیست بلکه باید به معیارهای دیگری که در عصر حاضر در تقویت اجتهاد نقش اساسی دارد توجه کرد و با یک نگاه جامع به تمام معیارها بتوان مفهوم علمیت را تبیین کرد. از جمله اینکه مجتهد اعلم لازم است به مجموعه قواعد و اصول احکام، جامع‌نگری داشته و آراء و نظریات او ناظر به تمام ابعاد باشد. علاوه بر پرداختن به مسائل فردی و عبادی، از اجتهاد حکومتی و جهان شمول غفلت نکند. همچنین عنایت خاصی به دو عنصر زمان و مکان داشته باشد و با تغییر شرایط زمان و مکان تحول اجتهاد بر اساس اصول مسلم را پذیرفته و دخالت و تأثیر این عناصر را در تحولات فقهی مد نظر داشته باشد. اطلاع و شناخت کافی از موضوعات فقهی یکی دیگر از معیارهایی است که می‌توان به آن اشاره کرد، صرف بیان حکم و عدم تبیین و شناخت کافی موضوع نمی‌تواند مجتهد را در تنقیح موضوعات یاری کند.

ادله قائلین به لزوم تقلید از اعلم

دلیل اول: روایات

روایت اول: مقبوله عمر بن حنظله.

عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند: دو نفر از شیعیان در مسئله‌ای اختلاف پیدا می‌کنند تکلیف چیست؟ امام علیه السلام در جواب ضمن منع از مراجعه به طاغوت می‌فرماید: فردی از شیعیان را که حدیث روایت کرده و در حلال و حرام ما نظر نموده و عارف به احکام ماست آن را برای قضاوت انتخاب کنند. راوی می‌گوید: اگر هر یک فردی را انتخاب کرده و آن دو در حکم دادن اختلاف کنند وظیفه چیست؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید «أَلْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدِلُهُمَا وَ أَفْقَهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْعَاهُمَا وَ لَا يَلْتَفِتْ إِلَيَّ مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخِرُ»، «حکم کسی را بگیرد که عدل، افقه و صادق‌ترین است در حدیث و با تقواترین آن دو، و توجهی به حکم طرف دیگر نشود» (کلینی، ۱۴۰۷).

از این ملاکی که امام در ترجیح مجتهد بیان می‌کند معلوم می‌شود که در مقام اختلاف بین دو مجتهد، افقه و اعلم مقدم بر دیگری است و این یعنی فتوای اعلم بر غیر اعلم مقدم است.

نقد و بررسی

اولاً حدیث دارای اشکال سندی است زیرا عمر بن حنظله توثیق نشده است گرچه بزرگان روایات او را تلقی به قبول کرده‌اند. ثانیاً بر فرض پذیرش سند، روایت به لحاظ دلالتی دارای اشکال می‌باشد زیرا:

۱. روایت مذکور مربوط به باب قضا بوده و ربطی به مقام فتوا ندارد و فقط ملاک ترجیح دو قاضی دارای اختلاف را بیان می‌کند و شاهد این مطلب آن است که در روایت، دو عامل دیگر هم برای تعیین و ترجیح قول ذکر شده که ربطی به مقام افتا ندارد (اعدلهم و اورعهم). لذا باید گفت که روایت در مقام ختم خصومت وارد شده است.
۲. افقه‌یتی که در روایت به عنوان ملاک تقدیم مطرح شده به صورت نسبی آمده است یعنی در جایی که دو قاضی مورد مراجعه اختلاف کنند قول افقه مقدم است و درباره افقه و اعلم علمای زمان مطلبی در میان نیست یعنی امام علیه السلام نفرموده: به افقه الناس اخذ کن. در حالی که در افتاء افقه علمای زمان مرجع است. مرحوم آخوند می‌فرماید: «روایاتی که دلالت بر ترجیح اعلم بر غیر اعلم دارد در مواردی که بین آنها تعارض و اختلاف وجود دارد چنانچه در مقبوله و غیر آن هست و یا روایاتی که بر وجوب انتخاب اعلم برای حکم کردن بین مردم وجود دارد، انتخاب و ترجیح اعلم و افضل به منظور رفع خصومت و نزاع بین مردم است و چنین دلیلی مستلزم ترجیح اعلم و افضل در مقام فتوی دادن نمی‌باشد و تلازمی بین دو مقام قضاوت و افتا نیست» (خراسانی، ۱۴۲۳).

روایت دوم: عن النبی (ص): «فمن دعی الناس إلی نفسه و فیه من هو اعلم منه لم ینظر الله إلیه یوم القیامه»، از رسول خدا روایت شده که: «هر کس مردم را به سوی خودش بخواند در حالی که بین آنها کسی داناتر از وی وجود دارد روز قیامت خداوند به او نظر نمی‌کند» (مجلسی، ۱۹۸۷).

روایت سوم: «من تقدم علی قوم من المسلمین و هو یری ان فیهم من هو افضل منه فقد خان الله و رسوله و المسلمین»، «کسی که خود را بر گروهی از مسلمین مقدم می‌دارد و پیشوای آنها می‌شود در حالی که می‌بیند کسی در بین آنها وجود دارد که افضل و برتر از اوست همانا به خدا، رسول و مسلمین خیانت کرده است» (امینی، ۱۳۹۵).

علاوه بر روایات فوق، روایات دیگری نیز وارد شده که همگی آنها مربوط به باب قضا بوده و ملازمه‌ای بین امر ولایت و زعامت و قضا با مقام افتاء وجود ندارد و اعتبار علمیت در آنها مستلزم اشتراط آن در مقام افتاء نمی‌باشد.

دلیل دوم: اجماع

یکی دیگر از ادله قائلین به لزوم تقلید اعلم، اجماع است که به محقق کرکی و سید مرتضی نسبت داده شده است. محقق عراقی در این زمینه می‌گوید: «قول به تقلید اعلم مشهور بین شیعه است بلکه از محقق ثانی اجماع بر آن نقل شده است و از الذریعه سید مرتضی نقل کرده‌اند که تقلید اعلم نزد شیعه از مسلمات است» (عراقی، ۱۴۰۵) ادعای اجماع توسط سید مرتضی در الذریعه را آیت‌الله طباطبایی حکیم نیز نقل کرده‌اند (طباطبایی حکیم، ۱۳۹۱).

نقد و بررسی

اولاً: اصل تحقق اجماع مورد تردید است زیرا با وجود اختلافات در مسئله ادعای اجماع صحیح نمی‌باشد و حتی برخی از طرفداران وجوب تقلید اعلم با توجه به اختلافی بودن مسئله، تحصیل اجماع را میسر نمی‌دانند (عراقی، ۱۴۰۵). ثانیاً بر فرض پذیرش اجماع، اجماع مذکور مدرکی خواهد بود. از دیدگاه امامیه اجماع یک دلیل مستقل در کنار سایر ادله نمی‌باشد بلکه مناط حجیت آن کاشفیت از سنت و رأی معصوم است و اجماعی می‌تواند کاشف باشد که مدرکی نباشد در حالی که در محل بحث، ادله متعدد دیگری وجود دارند که باعث می‌شود اجماع ادعا شده، مدرکی باشد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۱).

ثالثاً: در صورت پذیرش نسبت اجماع به سید مرتضی و محقق کرکی باید گفت که منظور از اعلم، اعلم در بلد است نه اعلم مطلق. سید محمد کاظم طباطبایی می‌نویسد: «از ظاهر عبارات علماء بدست می‌آید که منظور آنان از اعلم، اعلم در بلد است یا آنچه نزدیک بدان است نه اعلم مطلق» (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹).

دلیل سوم: سیره و بناء عقلاء

مهمترین دلیل بر اعتبار شرط اعلمیت بناء عقلاست و ردعی هم از سوی شارع وارد نشده است. بنای علمی عقلائی عالم بر این است که در همه فنون و علوم به اهل خیره اعلم و افضل مراجعه می‌کنند و چنانچه اعلم و غیراعلم اختلاف نظر داشته باشند و فردی را که مطابق رأی مفضول و غیراعلم عمل می‌کند اگر به واقع اصابت نکند مقصر می‌دانند (حکیم، ۱۹۷۹). برای مثال شخص مریض در صورت اختلاف نظر پزشکان در مورد بیماریش به حاذق‌ترین آنها مراجعه می‌کند گرچه به اصابت نظر او با واقع تعیین نداشته باشد، چنانچه بهبودی حاصل شود مورد مدح عقلا قرار می‌گیرد و اگر به مرگ وی بینجامد او را مذمت نمی‌کنند. البته باید توجه داشت که این سیره و بناء عقلاء در امور مهمه و سرنوشت‌ساز مطرح است و شاید گفته شود که تمام مسائل دینی از امور مهمه بوده و در همه آنها باید به اعلم مراجعه کرد. به عبارت دیگر مراجعه به اعلم در صورتی است که مورد اختلاف از امور مهمه و سرنوشت‌ساز باشد و امور دینی چنین است.

نقد و بررسی

۱- برخی در رد این دلیل گفته‌اند که: «عقلاء در مورد تقلید از مجتهد اعلم یا غیر اعلم ابتدا بر طبق اطمینان خود از هر طریقی که برای آنان حاصل شود عمل می‌کنند و گرنه بر طبق احتیاط عمل می‌کنند و در غیر این صورت قوی‌ترین احتمال‌های موجود را اخذ و آلاً به تخییر عمل می‌کنند» (جناتی، ۱۳۷۴).

۲- آنچه قدر متیقن است رجوع جاهل به عالم و خبره است اما اینکه مردم خود را ملزم بدانند که در همه امور به اعلم و افضل مراجعه کنند امر ثابت نیست هرچند در مواردی حسن و موافق با احتیاط است. اگرچه می‌توان گفت که در بسیاری از موارد حتی ممکن است فتوای غیر اعلم به احتیاط نزدیکتر باشد. بلکه ممکن است در امور بسیار حساس و حیاتی به دنبال یافتن اعلم باشد ولی در مسئله تقلید مردم عامی و غیر مجتهد می‌خواهند احکام الهی را از یک فرد خبره امین که از ادله استنباط

کرده است دریافت نمایند. به بیان دیگر اگر بناء عقلاء در امور مورد نیازشان در زندگی رجوع به اعلم و افضل است اثبات این مبنا به عنوان یک حجت شرعی دال بر لزوم رعایت آن در مسأله تقلید قابل اثبات نیست زیرا در مسائل مربوط به شریعت هر چند رسیدن به حکم واقعی مطلوب است اما مردم به دنبال این هستند که وظیفه خود را براساس حجت شرعی انجام دهند. ۳- در بنای عقلاء دو شرط باید رعایت شود یکی احراز بناء و دیگری عدم ردع شارع. و این دو شرط در مقام غیر ثابت است. (همان) و چنین بناء و سیره‌ای قابل اثبات نیست و از طرف دیگر به فرض ثبوت، استمرار آن تا زمان معصوم(ع) و تأیید و عدم ردع از سوی شارع محرز نمی‌باشد. به نظر می‌رسد که در امور مهمه و بسیار حساس و حیاتی این سیره و بناء امری انکار ناپذیر است و هیچ منعی در تحقق این سیره وجود ندارد بلکه در امور غیر مهمه ممکن است مردم به اعلم و افضل مراجعه نکرده و سیره محقق نشود.

دلیل چهارم: اقریبیت فتوای اعلم به واقع

مرحوم آخوند در کفایه به این دلیل اشاره کرده و می‌گوید: اعلم به خاطر تسلط و احاطه‌ای که بر منابع و مدارک احکام دارد کمتر دچار لغزش شده و فتوای او به واقع نزدیکتر است (خراسانی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۵۴۳). البته ایشان این دلیل را نقد و رد می‌کند.

برخی دیگر معتقدند که فتوای اعلم اماره است و مناط در لزوم تبعیت اماره طریقیست آن است نه تعبد محض. بنابراین اگر یکی از دو اماره از حیث این مناط قوی‌تر باشد لزوم عمل به آن متعین خواهد بود و از آنجا که فتوای اعلم غالباً اقرب به واقع است عمل به آن متعین می‌گردد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۱).

نقد و بررسی

۱- درباره این مطلب که مجتهد اعلم در استنباط احکام بر اثر احاطه و تسلط به منابع و مدارک کمتر دچار خطا و لغزش می‌شود باید گفت که این امر چندان ملازمی با نزدیکتر شدن فتوای اعلم به واقع ندارد بلکه برعکس امکان دارد بر اثر پیدایش احتمالات زیاد در ذهن، وی از کشف حقیقت دور شود و غبار شبهات و احتمالات گوناگون، حجاب بر چهره حکم واقعی زند و در نتیجه او دچار اشتباه و لغزش گردد ولی شاید برای غیراعلم این‌گونه نباشد و ممکن است کمتر دچار خطا و اشتباه شود (جناتی، ۱۳۷۴).

۲- از کجا معلوم که مناط در تعبد به لزوم تقلید همان قرب واقع از نگاه عقل باشد بلکه ممکن است در نظر شارع مناط وجوب تقلید مصلحت دیگری باشد که اعلم و غیراعلم در آن مساوی‌اند در نتیجه احتمال اقریبیت به واقع به فرض ثبوت هم نمی‌تواند دلیل لزوم اخذ به قول اعلم در مورد اختلاف فتوای او با غیر اعلم باشد (عراقی، ۱۴۰۵).

ادله قائلین به عدم تعین تقلید اعلم

در مقابل قائلین به تعین تقلید اعلم برخی قائل به عدم تعین تقلید اعلم هستند و برای مدعای خود به ادله‌ای تمسک جسته‌اند که برخی از آنها ذکر می‌شود:

دلیل اول: روایات

روایاتی از سوی معصومین علیهم السلام وارد شده که در آنها پیروان خود را به اصحاب ارجاع می‌دادند بدون آنکه ذکری از اعلم

در آنها آمده باشد و ارجاع را مشروط به علمیت بدانند. برای نمونه به چند روایت اشاره می شود:

۱- «ما رَوَاهُ الْمُفَضَّلُ قَالَ ابْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْفَيْضِ الْمُخْتَارِ فِي الْحَدِيثِ فَإِذَا أُرِدْتَ حَدِيثَنَا فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْجَالِسِ وَ أَوْمِي إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَسَأَلْتُ أَصْحَابَنَا عَنْهُ فَقَالُوا: زَرَّاهُ بْنُ أَعِينٍ» (حر عاملی، ۱۳۹۱) «مفضل روایت می کند: امام صادق علیه السلام در حدیثی به فیض مختار فرمود: هرگاه احادیث ما را خواستی بر تو باد به شخصی که اینجا نشسته و یکی از یاران خود را نشان داد، از اصحاب سؤال کردم او کیست؟ گفتند: زراره بن اعین»

۲- «ما رواه عبد العزيز بن المهتدي قال: سألت الرضا عليه السلام فقلت: إني لا ألقاك في كل وقت فعمّن أخذ معالم ديني؟ فقال: خذُ عن يونس بن عبد الرحمن» (همان) «عبد العزيز مهتدی می گوید: از امام رضا (ع) پرسیدم: من همیشه موفق نمی شوم شما را ملاقات کنم مسائل و علوم دینی خود را از چه کسی اخذ کنم؟ امام (ع) فرمودند: از یونس بن عبدالرحمان».

۳- «ما رواه يونس بن يعقوب قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فقال: أمالكُم من مفرع، أمالكُم من مستراح تستريحون إليه، ما يمنعكم من الحرث بن المغيرة النضري» (همان) «یونس بن یعقوب می گوید: نزد امام صادق (ع) بودیم که ایشان فرمود: مگر شما محل امن و آسایشی در اختیار ندارید که به هنگام نیاز بدان پناه برید و استراحت کنید؟ چرا نزد حارث بن مغیره نمی روید (تا احکام خود را از او بگیرید).

۴- «ما رواه علي بن مسيب الهمداني قال قلت للرضا عليه السلام شقّتي بعيدة و لست أصلُ إليك في كل وقت. فمن أخذ معالم ديني؟ قال: من زكريا بن آدم القمي المأمون على الدين و الدنيا» (همان) «علی بن مسیب همدانی می گوید: به حضرت رضا (ع) عرض کردم در جایی دوردست زندگی می کنم و به شما دسترسی ندارم از چه کسی احکام و مسائل دینی خود را اخذ کنم؟ امام (ع) فرمود: از زکریا بن آدم قمی که فردی مورد اطمینان در دین و دنیا است»

محتوای روایات مذکور نشان می دهد که معصومین (ع) مردم را به اصحاب خود ارجاع می دادند بدون اینکه علمیت آنها را شرط کنند. بنابراین می توان گفت در مرجعیت احکام علمیت شرط نیست و اگر شرط بود لازم بود در روایات به آنها اشاره می شد و امام (ع) مردم را به اعلم اصحاب خود ارجاع می دادند در حالی که می بینیم اسمی از علمیت در آنها به میان نیامده است و روایات از این قید اطلاق دارند.

برخی، از این روایات و اخبار پاسخ داده اند که اخبار مذکور محل نزاع یعنی صورت تعارض اعلم و غیراعلم را دربر نمی گیرد لذا از اطلاق موجود نمی توان حجیت رأی غیراعلم را استنباط کرد. از سوی دیگر اطلاق روایات با ادله و جوب تقلید اعلم تقیید می خورد.

دلیل دوم: سیره متشرعه و اصحاب

سیره اهل شرع بر این بوده که به راویان و علماء مراجعه می کردند بدون اینکه از علمیت آنها فحص و جستجو کنند، در حالی که می دانستند علماء دارای مراتب و درجات متفاوت علمی بودند اما هرگز از علمیت آنها سؤال نمی کردند. این سیره از زمان رسول خدا (ص) تا زمان شیخ انصاری ادامه داشته است و هیچگونه ردعی هم از سوی معصومین (ع) وارد نشده است بنابراین نتیجه می گیریم که رجوع به اعلم متعین نبوده است. برخی برای دلیل ایراد گرفته و از آن پاسخ داده اند که سیره متشرعه مذکور مربوط به مواردی است که مردم علم به اختلاف فتوای اعلم و غیراعلم ندارند و در چنین جایی است که به غیر اعلم رجوع می کنند اما در مسائل مورد اختلاف این سیره قابل احراز نمی باشد و دلیل و شاهدی بر آن وجود ندارد (خراسانی، ۱۴۲۳).

از این پاسخ نیز جواب داده شده که: اختلاف فتوا بین آنان مانع از رجوع به هریک از آنها در مقام اخذ حکم و فتوا نبوده است زیرا وظیفه جاهل رجوع به عالم می باشد که این عنوان قابل انطباق بر هریک از عالمان بوده است چه آنکه بین آنها در فتوا توافق بوده و چه اختلاف و به همین جهت فحص از وجود اختلاف فتاوی آنان در بین نبوده است (جناتی، ۱۳۷۴).

دلیل سوم: لزوم عسر و حرج

برخی برای عدم تعین تقلید اعلم به قاعده نفی عسر و حرج تمسک جسته‌اند. حکم به وجوب تقلید اعلم موجب عسر و حرج برای مقلدین خواهد شد عسر و حرجی که مطابق قاعده نفی حرج منفی است و موجب رفع حکم می‌شود. از جمله قائلین به این مطلب مرحوم صاحب فصول است.

از این دلیل پاسخ داده شده که: تشخیص اعلیّت شخص به سختی تشخیص اصل اجتهاد نیست، چرا که دسترسی به آرای اعلم از طریق مراجعه به رساله‌های عملیه و کتب فقهی مدون امکان‌پذیر است، از سوی دیگر بر فرض حرجی بودن آن باید به مقداری که حرجی است اکتفا کرده و نسبت به مقلدینی که مستلزم عسر و حرج نیست تقلید از اعلم را واجب دانست (خراسانی، ۱۴۲۳) به عبارت دیگر وجوب تقلید اعلم فقط از شخصی که حرجی باشد نفی می‌شود ولی برای غیر او وجوب همچنان باقی است. محمد تقی حکیم در این باره می‌نویسد: موضوع ادله نفی حرج، حرج شخصی است نه حرج نوعی. بنابراین حکم عدم وجوب تقلید اعلم به موارد حرجی اختصاص پیدا می‌کند (حکیم، ۱۹۷۹) البته باید توجه داشت که عسر و حرج در این مورد فراگیر است و تقریباً برای نوع مقلدین یافتن اعلم موجب عسر و حرج است.

دلیل چهارم: تقریر ائمه معصومین (ع)

ائمه معصومین علیهم السلام از عملکرد مسلمانان که بدون توجه به اعلیّت به هر مجتهدی رجوع می‌کردند منع نموده‌اند. با اینکه این عمل آنها در حوزه دید ائمه بوده هیچ منع و واکنشی در این باره در احادیث ائمه دیده نشده است. این امر نشانگر آن است که ائمه اطهار (ع) رویه مذکور را خلاف نمی‌دانستند و آلاً باید از آن منع و ردع می‌کردند چنانچه از عمل به قیاس، تشبیه و تمثیل و اجتهاد به رأی منع کرده و با آن مخالفت نموده‌اند (جناتی، ۱۳۷۴).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با ملاحظه ادله موافقان و مخالفان تعین تقلید اعلم که قابل مناقشه و اشکال است و هیچ یک از طرفین جوابی قاطع و قانع کننده ارائه نکرده‌اند به نظر می‌رسد که موضوع بحث بصورت شفاف مورد عنایت واقع نشده است بطوری که برخی از فقهاء با وجود اهمیت مسئله به آن اشاره‌ای نداشته‌اند برخی دیگر به اعتبار اعلیّت فتوا نداده بلکه احتیاط دانسته‌اند مانند مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و امام خمینی (ره) و صاحب عروه و... همین عدم تصریح و لزوم احتیاط خود در برخی موارد موجب عسر و حرج بر مقلدین شده است.

نگاهی به دوره‌های مختلف فقه نشانگر این است که تعیین اعلم در دوره‌هایی توسط فقهای طراز اول انجام می‌شده است و مردم را به او ارجاع می‌دادند. البته شرایط زمانی و مکانی را هم نباید نادیده گرفت، چراکه مفهوم اعلیّتی که در ادوار گذشته وجود داشته غیر از اعلیّت در زمانهای بعدی است. قبلاً اعلم کسی بود که عالم‌تر از مجتهدان دیگر در محدوده مسائل رساله‌های عملیه که نوعاً مشتمل بر مسائل فردی و عبادی و حدود پنج درصد احکامند باشد اما امروز مجتهد اعلم کسی است که در تمام مسائل اعم از فردی، عبادی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مسائل حکومتی عالم‌تر باشد. از این رو این امور مجموعاً باید در فردی که به عنوان اعلم مطرح می‌شود احراز شود و بدون احراز امور مذکور در فردی نمی‌توان او را به عنوان مجتهد اعلم تلقی کرد (همان).

آشنایی با نیازهای زمان و آگاهی از مشکلات جامعه اسلامی بلکه سایر جوامع بشری و شناخت دقیق موضوعات از لوازم اجتهاد در عصر کنونی است. تحول اجتهاد همگام با تحول زمان و مکان یک امر مسلم و مفروض است. بنابراین اگر اجتهاد را با توجه به شرایط کارآمد کنیم بستر مناسبی برای تقلید از مجتهدین فراهم می‌گردد و مردم برای رفع نیازها و مشکلات خود به متخصصین کارآمد مراجعه می‌کنند.

منابع

۱. القرآن الکریم
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۰۵)، لسان العرب، ج ۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳. انصاری، مرتضی، (۱۳۷۳)، صراط النجاة، قم، کنگره جهانی شیخ انصاری.
۴. همو، (۱۴۰۱)، مطارح الانظار، قم، موسسه آل البيت.
۵. همو، (۱۴۱۵)، التقلید، ج ۱، قم، کنگره جهانی شیخ انصاری.
۶. امینی، عبدالحسین، (۱۳۹۵)، الغدير، ج ۸، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۷. جناتی، محمد ابراهیم، (۱۳۷۴)، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، تهران، موسسه کیهان.
۸. حسینی الخامنه‌ای، سید علی، (۱۳۸۹)، اجوبه الاستفتاءات، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۹. حکیم، محمد تقی، (۱۹۷۹)، الاصول العامة للفقہ المقارن، قم، موسسه آل البيت.
۱۰. حسینی فیروزآبادی، سید مرتضی، (۱۳۹۲)، غایة الاصول فی شرح کفایة الاصول، ج ۶، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۱. حرعاملی، محمد بن حسن، (۱۳۹۱)، وسائل الشیعه، ج ۱۸ و ۲۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۲. خراسانی، محمد کاظم، (۱۴۲۳)، کفایة الاصول، ج ۲، قم، موسسه نشر اسلامی.
۱۳. زبیدی، محمد مرتضی، (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۵، بیروت، دارالفکر.
۱۴. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۴۰۹)، العروة الوثقی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۵. طباطبایی حکیم، سید محسن، (۱۳۹۱)، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، قم، دارالکتب العلمیه.
۱۶. عراقی، ضیاء الدین، (۱۴۰۵)، نهاییة الافکار، ج ۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. علم الهدی، سید مرتضی، (۱۳۶۳)، الذریعة الی اصول الشریعة، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران.
۱۸. غروی اصفهانی، محمد حسین، (۱۳۸۷)، رساله اجتهاد و تقلید، قم، ج ۳، دارالکتب العلمیه.
۱۹. همو، (۱۴۰۹)، بحوث فی الاصول، قم، موسسه نشر اسلامی.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، اصول کافی، ج ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۱. مجلسی، محمد باقر، (۱۹۸۷)، بحار الانوار، ج ۲، بیروت، موسسه الوفاء.
۲۲. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۳۶۲)، تحریر الوسیله، قم، دارالکتب العلمیه.
۲۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۸)، مجموعه آثار، ج ۲۰، تهران، صدرا.
۲۴. موسوی بجنوردی، (۱۳۷۱)، سید میرزا حسن، القواعد الفقهیة، ج ۲، قم، اسماعیلیان.